



## نظریه موسیقائی

### بحث دوم

#### فصل ششم

#### - اصول، وزن یا ایقاع :

مبانی و بنیاد شعر و موسیقی هردو بالای وزن بنا گردیده است، به این علت بزرگان آنرا اصول نامیده اند. معادل عربی وزن ایقاع است، که در زبانهای دیگر آنرا "لی" و "ریتم" نیز نامیده اند. وزن در موسیقی و شعر، تعداد آواها و طرز تلفظ و ادا شد آنها را در هر زبان مطالعه و بررسی میکند، آنگاهنیکه همین آواها را به نغمه موسیقی تعویض میکنند، از همینجا وزن در موسیقی شکل میگیرد؛ چنانچه زبان را خصوصیت انفرادی هر یک از جوامع انسانی قبول کنیم، درین صورت وزن از بُعد اجتماعی موسیقی نمایندگی میکند؛ لهذا تنوع در موسیقی را باعث میگردد. طوریکه در شروع ذکر کردیم موسیقی از دو بخش الحان و ایقاع، یا نغمه و وزن بوجود آمده است، یعنی یک بخش فزیک و فنی، یک بخش ساختمان زبان و اجتماعی. حنجره و جهاز صوتی در نهاد تمام انسانها از روز ازل جا دارد؛ درحالیکه وزن یک اصل کاملاً بیرونی و محیطی است، که در عمل بستن آن باکنتساب نیاز دارد؛ زیرا هیچکسی از مادر وزن شناس بدنیا نمی آید .

برای وزن تعریفات و صفات مختلفی گفته اند، که اکثراً دور از حقیقت هستند؛ زیرا واقعیت وزن را در حدودیکه فوقاً ما برچیدیم، تحلیل ننموده اند.

گاهی وزن را بجای اندازه در موسیقی تعریف میکنند، و یا اینکه اندازه، و وزن را با هم عوضی و اشتباه برمیدارند؛ پس واجب است تا تفاوت بین وزن و اندازه را در موسیقی باید دانست . اندازه عبارت از زمان انفصالی است بین دو نغمه که از یک آله موسیقی نشأت میکند، که این

زمان متواتر و یک نواخت است .

وزن عبارتست از زمانیکه بین تلفظ دو هجا واقع میگردد، که این زمان متواتر و ناهمگون است ؛ لهذا اندازه به آلات موسیقی تعلق دارد و وزن به تلفظ الفاظ بوسیله انسان؛ اگر صوتی باشد و در آن هجائی تلفظ شده نتواند، لهذا در آن زبانی وجود ندارد، و در نتیجه وزنی در کار نیست؛ از اینجاست که وزن و اندازه را در موسیقی تمیز و تشخیص باید کرد؛ زیرا هر دو به عین مفهوم دلالت نمیکنند .

در عصر ما "لی" یا "ریتم" را با همین اندازه های صوتی مغالطه میکنند؛ چون در غرب وسیعاً فزیک اکوستیک را با موسیقی عوض کرده اند؛ لهذا اندازه را وزن یا ریتم مینامند؛ بناً تعریف و حدودیکه برای "لی یا ریتم" تعیین میکنند، اشتباه آمیز و غلط است .

بزرگان گفته اند " وزن مدت موجودیت یک نغمه را تعیین میکند "، یعنی نغمه یا نغماتی که بوسیله آنها هجا را باهنگ ارتقا میدهند، وزن زمان موجودیت همین نغمه ها را مشخص و معین میکند؛ چنانچه در مکالمه عادی حروف سکون هجا ها را از هم جدا میکنند .

هرگاه نغمه های موسیقی یکی پی دیگری جریان بکنند و فاصله ایشان معلوم نباشد، این وضعیت موسیقی را ناگوار میسازد. برای اینکه درین نغمه ها هم آهنگی بوجود آید؛ باید به یک سرعت و فاصله های متناسب نواخته شوند، به عبارت دیگر نغمه نباید آنقدر دیر عمر کند، که کاملاً اثرش از بین برود، و نباید هم آنقدر زود نغمه دومی برسد که اولی اصلاً اثر نگذارد. برای حل همین معضله وزن ضروری است، یعنی وزن مدت زمانیکه یک نغمه دوام کند را تعیین میکند، به عباره دیگر وزن است که بوسیله آن یک نغمه ختم، و دیگری آغاز میگردد، که مطلقاً همین قانون در اصول عروض شعر موزون بوسیله حروف مصمت و مصوت تطبیق میگردد. این مدت در موسیقی مصنوعی یعنی سازی متواتر و مساوی است؛ اما در موسیقی طبیعی، یعنی آواز انسان متواتر؛ اما نا مساوی است .

این سینا در تعریف وزن میگوید « وزن عبارت اندازه کردن زمان بوسیله ضربه ها، اگر این ضربه نغمه را تولید کنند وزن موسیقی است، و اگر این ضربه ها کلمات را متشکل بسازند برای ترتیب الفاظ، این وزن شاعرانه است ». او در ادامه میگوید : «هرگاه یک ضربه یک نغمه موسیقی را خلق کند، این عملیه مجبوراً به سه زمان تقسیم میشود. اول رفتن بسوی جسم ضرب گیرنده، دوم به تماس شدن بان یعنی تولید ضرب و سوم - برگشت به حالت اولیه. که معمولاً تنها اینرا دو زمان قبول میکنند، یعنی اینکه جسم ضرب زننده از وضعیت یا حالت خود خارج گردیده و بطرف ضرب

گیرنده حرکت میکند، این زمان اول است و زمان دوم عبارت از مدت برگشت این جسم بحالت اولیه آنست، یعنی یک زمان رفت و یک زمان برگشت. همین زمان یا مدت عبارتست از واحد یا مقیاس وزن در موسیقی؛ اگرچه زمان سوم یعنی تماس دو جسم را به یکی از دو زمان مزج کرده اند، چنانچه این واحد تنها از دو بخش رفت و برگشت تشکیل شده است؛ اما به نسبت کوتاه بودن مدت این عملیه آنرا غیر قابل تقسیم میدانیم، و همین زمان عبارت از مدت ضروری است برای عبور از یک ضرب به دیگر؛ آن «.

در مورد وزن حکیم فارابی میگوید « هرگاه نغمه در قید وزن نباشد، مدت موجودیت آن نا معلوم است. موسیقی ئی کز چنین نغمه ها بدست می آید، آنرا بنام موسیقی " فی البدیه "، یا بداهه سرائی یاد میکنند، که در حقیقت یک تالیف نامکمل است؛ لهذا شناسائی و تفکیک اوزان در موسیقی نه ضروری، بلکه حتمی است. »

#### واحد یا مقیاس وزن :

چنانچه در تعریف مقیاس یا واحد ذکر گردید، عبارت از کوچکترین جُز یک اصل است، که در همه ترکیبات آن سهیم و مشترک باشد.

واحد وزن در موسیقی عبارت از کوچکترین مقطع زمانی است، که دیگر قابل تقسیم نباشد؛ با در نظر داشت اینکه زمان منحنیث یک بعد عینی قابل تقسیم به لایتناهی بوده؛ لهذا دائمی و متواتر است، منظور از تقسیم زمان به کوچکترین یا کوتاه ترین واحدی است، که بین دو ضربه میتواند واقع گردد، که دیگر قابل تقسیم نباشد، یا نمیتوان آنرا نظر به توانائی انسان کوتاهتر کرد.

برای شرح بهتر موضوع مثال استاد آهنگر را در نظر میگیریم که خود نشسته و آهن گداخته را با امبور پهلو میکند، در حالیکه دو نفر شاگردانش بدان ودان میزنند. رخ آهن صرف برای دریافت یک ضربه ودان بروی سنگدان قرار دارد، همینکه ضربه را در یافت کرد استاد رخ دیگر آهن را دور میدهد.

اگر قبول کنیم که هر رخ آهن یک نغمه است، تا رسیدن رخ دیگر آهن این نغمه دوام میکند. تداوم این نغمه مدت یک ضربه است. و بعداً ضرب دیگر، یعنی رخ دیگر آهن و غیره؛ لهذا کوتاهترین فاصله که بین همین دو ضربه ودان ممکن است، که اگر این فاصله را هنوز هم کوتاهتر کنیم ودانها باهم برخورد خواهند کرد؛ همین فاصله عبارت از واحد زمان است؛ در موسیقی کوتاهترین مدت بین دو کوبه یا ضربه عبارتست از زمان واحد.

حروف در تصویر برداری و یادداشت مدت وزنی نغمه ها کمک میکنند؛ زیرا وزن موسیقایی



متحرک تنها یک ضرب میتوانیم بنوازیم، یعنی هر سبب یک ضرب بر میدارد. این را فارابی بنام هزج سریع نامیده است و همین زمان الف است.

هرگاه یک متحرک و یک ساکن را پشت سرهم تلفظ کنیم : تَن، تَن، تَن، فاصله که بین دو سبب خفیف واقع میگردد، چنین است که میتوان یک ضرب بخاطر حرف متحرک زد، و در حرف ساکن ضرب زده نمیشود؛ لهذا یکزمان خالی بوجود می آید، یعنی یکزمان خالی از ضرب؛ لهذا سبب خفیف که حاوی یکضرب و یک خالی است در حقیقت دو زمان دارد؛ بناً دو چندان سبب ثقیل است؛ از اینرو مدت زمان سبب خفیف دو برابر زمان ثقیل است، که به این علت آنرا زمان "ب" یاد میکنند، یا « هزج سبک ».

قابل یاد آوریست که ضرب اولی بحرف اول متحرک سبب خفیف خورده و یا به هر رکن دیگر که مصادف میگردد، این ضرب را بنام ضرب اصلی یاد میکنند و زمان بین دو رکن یعنی حرف ساکن واقع میگردد آنرا خالی می نامند، یعنی در سبب ثقیل فرصت یا خلائی برای خالی وجود ندارد؛ چون در آن حرف ساکنی وجود ندارد؛ درحالیکه در سبب خفیف فرصت برای ضرب و خالی وجود دارد؛ هرگاه نقره باشد آنرا ضرب خوانند، و اگر زمان باشد آنرا خالی گویند؛ یعنی خالی از نقره، که اصطلاح ضرب و خالی در نواختن طبله از همینجا گرفته شده است، در حقیقت هیچ منبع هندی ندارد.

اگر رکن از دو حرف متحرک و یک ساکن تشکیل گردد؛ ضرب اصلی در متحرک اولی واقع میگردد، ضربی که در متحرک دومی قرار میگیرد آنرا ضرب فرعی میخوانند و ساکن را خالی میگویند، یعنی ضرب اصلی، ضرب فرعی و خالی؛ بناً این سه برابر زمان الف و یکونیم چند زمان ب است ، و اینرا بنام زمان "ج" یا وتد یاد می کنند.

چون : تَنَن، تَنَن، تَنَنَ فارابی این زمان را بنام « هزج سبک سنگین » یاد کرده است. اگر رکن از سه حرف متحرک و یک ساکن ساخته شده باشد، درینصورت شامل یکضرب اصلی دو ضرب فرعی و یک خالی است، یعنی چهار بار الف، دو بار ب و یک ونیم برابر است، اینرا زمان "د" خوانند. این رکن فاصله صغیر است چون : تَنَن، تَنَن، تَنَن فارابی اینرا « هزج سنگین » نامیده است.

اینک هر قدر که خواسته باشیم میتوانیم دو ضرب اصلی را از هم دورتر بسازیم و در بین ضرب های فرعی و خالی را بنوازیم ، و بدانها نام های دیگری بدهیم . اما باید دانست که وظیفه وزن تعیین مدت موجودیت نغمه است؛ لهذا زمان "الف" برای موجودیت نغمه خیلی کوتاهست و زمانهای

آنطرفتر "د" یعنی "ه" و "ز" خیلی طویل هستند، که طی آن نغمه حساسیت خود را از دست میدهد.

زمانهای ضربی همه و همه به تناسب واحد محاسبه میگردند، یعنی دو چند، سه چند، چهار چند و غیره. اما ضرب های اصلی، فرعی و خالی در یک دور وزنی باهم زمان مساوی دارند، نواختن ضرب های اصلی و فرعی حتمی هستند؛ در حالیکه ضرب های خالی را مجبور بنواختن شان نیستیم، مثلاً در مثال چهار بار فاصله، که در حقیقت چهار ضرب اصلی هشت ضرب فرعی و چهار ضرب خالی دارد. ضرب های اصلی و فرعی را مینوازیم و خالی ها نواخته نمیشوند؛ مگر اینکه بخواهند دور وزنی را از حالت طاق بجفت انکشاف دهند.

تَنَنَنَ ————— تَنَنَنَ ————— تَنَنَنَ

( ) \* \* | - ( ) \* \* | - ( ) \* \* | - ( ) \* \* | -

در شکل فوق حلقه های سفید از ضرب های اصلی، ستاره ها از ضرب فرعی نمایندگی میکنند، که نواخته شده اند، و خطهای افقی خالی ها هستند، که اصلاً نواخته نشده اند؛ لهذا نوشتن شان لزومی ندارد، و هر «تَنَنَنَ» یکدسته ضربی است.

زخمه زدن بتار ساز، کشیدن کمانچه و یا دمیدن نفس در داخل یک نی هر کدام یک ضرب وزنی هستند؛ اما برای اینکه وزن بصورت دقیق و تائیدی در موسیقی تطبیق گردد، آلات مخصوص ضرب بوجود آمده است، این آلات بدو نوع نواخته میشوند: یکی ضرب مترادف یا متصل است و دیگری ضرب متفاوت یا منفصل.

---

یادداشت

۱ – معیار الاشعار خوجه نصیر الدین طوسی

ادامه دارد